

بررسی و نقد دیدگاه مفسران از قرن سوم تا پنجم در خصوص عتاب در سوره عبس

عبدالمجید طالب‌تاش^۱

دریافت: ۱۳۹۸/۵/۲۵، پذیرش: ۱۳۹۸/۶/۲۵، صفحه ۲۱۳ تا ۲۳۸

چکیده

آیات آغازین سوره عبس، عتاب‌کننده شخصی است که بخاطر حضور ناپینایی چهره در هم کشید. مبهم‌گذاری معاتب، سبب اختلاف در تعیین مصداق شده است. این مسأله انگیزه پژوهش حاضر شد تا دیدگاه مفسران اهل سنت و شیعه را از قرن سوم تا پنجم، دوره اول تدوین تفسیر به روش تاریخی تحلیلی و با ابزار کتابخانه‌ای بررسی کند تا معاتب آیات را مشخص کند. تحقیق بدست داد که طبری و مفسران بعدی اهل سنت بر اساس روایات معتقدند پیامبر اکرم (ص) در حال گفتگو با اشراف قومه بود و از وی روی گرداند؛ در نتیجه مورد عتاب آیه قرار گرفت. ضعف این تفاسیر عدم بررسی متنی و سندی روایات، اضطراب سند و متن و مغایرت با اخلاق نبوی است. مفسران شیعی روایت‌های اهل سنت را با اخلاق پیامبر مغایر دانسته و متعرض آنها نشده‌اند؛ و ظاهر آیه را حمل بر عتاب به غیر پیامبر کرده‌اند که طبق روایت امام صادق (ع)، یکی از بنی‌امیه و طبق قولی عثمان بود. طبق رأی نوآورانه، تویی به معنای رویگردانی همراه با خروج است؛ لذا عتاب آیه اول متوجه مخاطب پیامبر است که با ورود ابن ام مکتوم، عبوس گشته و از مجلس بیرون شده است. پیامبر که بشدت سرگرم گفتگو بود از خروج آن شخص ناراحت شد؛ در نتیجه عتاب‌های ملاطفت‌آمیز بعدی متوجه ایشان است که با اخلاق عظیم نبوی مغایرت ندارد.

کلید واژه‌ها: سوره عبس، عتاب، پیامبر اکرم (ص)، عبدالله بن ام مکتوم.

۱. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج، کرج، ایران.

درآمد

یکی از شیوه‌های گزارش‌دهی قرآن از حوادث و وقایعی که مورد توجه آیات قرار گرفته، استفاده از ضمیر و مبهم‌گذاری مرجع ضمیر است. این رویکرد در موارد متعددی در قرآن یافت می‌شود که از جمله آن‌ها سوره عبس است. سوره عبس به عنوان یکی از سوره‌های مکی، از ضمیرهای غایب و مخاطب پی در پی استفاده کرده و از شخصی حمایت کرده که نابیناست و مورد بی‌مهری قرار گرفته است. در مقابل شخص دیگری را مورد عتاب قرار می‌دهد که با چهره در هم کشیدن و رویگردانی از آن نابینا زمینه دل‌آزاری او را فراهم آورده است. این رویکرد سوره سبب ابهام در تعیین مصداق معاتب شده و مفسران پیوسته در برابر این پرسش قرار داشته‌اند که منظور از شخص معاتب چه کسی است؟ به نظر می‌رسد نحوه گویش قرآن به گونه‌ای است که تعیین مصداق بسیار دشوار است و قطعی کردن مراد خداوند از مصداق آیات ناممکن است. به هر حال این مسأله از ابتدا آوردگاه اختلاف رأی مفسران شده است و بی‌تردید به دلیل زمینه‌هایی که برای ترجیح هر نظریه وجود دارد اختلاف‌ها از بین نخواهد رفت و ادامه خواهد داشت؛ لکن می‌شود با تحلیل روایات نقل شده از صحابه، و با استناد به نحوه بیان قرآن و قرینه‌های دیگری که در دست است به رأی قابل توجهی دست یافت که این مقاله در صدد طی کردن همین راه برآمده است.

طرح مسئله

سوره عبس مکی است و ۴۲ آیه دارد (زرکشی، ۱۳۹۱ق، ۱/۱۹۳) که با این آیات آغاز

می‌شود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَبَسَ وَتَوَلَّى (۱) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲) وَمَا يَدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَزْكَى (۳) أَوْ يَدَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى (۴) أَمَّا مَنِ اسْتَعْنَى (۵) فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (۶) وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزْكَى (۷) وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى (۸) وَهُوَ يَخْشَى (۹) فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (۱۰).

آیات حاکی از برخورد عبوسانه شخصی با یک فرد نابیناست که احیاناً برای پرسش و به قصد هدایت آمده بود. با حضور نابینا، فردی چهره در هم کشیده و از وی روی می‌گرداند. قرآن با لحنی عتاب‌آمیز، شخص چهره در هم کشیده را مورد سرزنش قرار می‌دهد. ساختار واژگانی آیات

به گونه‌ای است که با ابهام در نام آوری معاتب و معاتب همراه است. این مسأله بستر اختلاف نظر ها در خصوص تعیین مصداق آن ها شده است: آن نایبنا چه کسی بوده است، آن شخص عبوس چه کسی است، و علت اینکه قرآن وی را مورد عتاب قرار داده چیست؟ به رغم عدم تصریح آیات در نام آوری، از سوی مفسران اهل سنت و شیعه بر اساس شأن نزول سوره یا سیاق متنی آن، گمانه‌زنی‌های بسیاری در مورد تعیین مصداق ضمایر موجود در آیات صورت گرفته است.

در پاسخ به این سؤالات در متون تفسیری با دو نظر مختلف مواجه می‌شویم. گروهی عتاب را متوجه پیامبر اکرم (ص) و گروهی متوجه شخص مورد مذاکره با پیامبر اکرم (ص) می‌دانند. فرضیه تحقیق بر ضعف دیدگاه اول و درستی دیدگاه دوم بنا شده است. پیش از این، در این خصوص تحقیق‌هایی انجام شده است. مقاله برومند و همکار در فصلنامه شماره چهار انجمن معارف اسلامی ایران در سال ۱۳۸۴ با عنوان کشف راز و عتاب در سوره عبس به چاپ رسیده که نویسنده ضمن بررسی دیدگاه‌ها، معتقد به وجود دو عتاب در آیات است؛ عتاب در آیه اول را که با شخصیت پیامبر مفاخر است متوجه غیر پیامبر می‌کند و عتاب در آیه دوم که به معنای ترک اولی است متوجه پیامبر اکرم (ص) دانسته است.

مقاله دیگری را صرام مفروز در شماره ۲۳ فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز در سال ۱۳۸۶ با عنوان عصمت پیامبر و سوره عبس یکی از این تحقیق‌هاست. وی دو رأی مشهور درباره معاتب را بررسی کرده و رأی داده که عتاب در آیه اول و دوم متوجه شخص اموی همراه پیامبر و عتاب در آیات بعدی متوجه پیامبر است. تحقیق دیگری با عنوان بررسی رویکرد مفسران در تفسیر آیات نخست سوره عبس توسط محمد علی رضائی اصفهانی و همکار صورت پذیرفته که در سال ۱۳۹۶ در شماره سی و یکم فصلنامه مطالعات تفسیری به چاپ رسیده است. نویسندگان به گزارش دیدگاه مشهور مفسران و دیدگاه مقابل آن پرداخته‌اند و بدون آنکه دیدگاه جدیدی ارائه کنند، آن دو دیدگاه را تحلیل کرده‌اند.

گفتنی است این موضوع در بسیاری از کتب تفسیری و اعتقادی مانند تفسیر نوین اثر محمد تقی شریعتی و تفسیر پرتوی از قرآن اثر آیت الله محمود طالقانی به تفصیل مطرح شده و به نوعی پیشینه بحث تلقی می‌شود که همگی به تبیین دو دیدگاه رایج پرداخته‌اند. وجه امتیاز مقاله حاضر آن است که به روش تاریخی تحلیلی بر آرای مفسران قرن سوم تا پنجم متمرکز شده و به

تحلیل اقوال مفسران اهل سنت و شیعه در این تاریخ پرداخته است تا با نقد آراء و طبق سیاق متن به رأی صواب دست یابد. دلیل انتخاب تفاسیر این دوره تاریخی، به دلیل اهمیت این دوره از دو جهت شکل گیری تفسیر نگاری مستقل در این دوره و اثرگذاری قابل توجه این تفاسیر بر تفاسیر بعدی است. به دلیل محدودیت، مقاله به بررسی کلامی مسأله نپرداخته و چگونگی شکل گیری نظرات مختلف را مورد بررسی قرار نداده است.

۱. دیدگاه مفسران اهل سنت

طبری (د ۳۱۰ ق)، مفسر اهل سنت در قرن سوم، دوازده روایت را با ذکر سلسله سند و در عین حال از نظر متنی مشابه یکدیگر نقل می‌کند که همگی از شأن نزول سوره درباره برخورد بی توجهانه پیامبر اکرم (ص) با شخص نابینای معرفی شده در آیات خبر داده‌اند که سبب شد مورد عتاب آیات قرار گیرد. طبری این روایت را از محمد بن سعد شنیده که با چهار واسطه به ابن عباس رسانده است. محمد بن سعد به طبری گفته است:

پدرم از قول عمویم و او از پدرش و او از پدرش که جد سعد است از ابن عباس نقل کرده که گفت: رسول الله (ص) با عتبه بن ربیع و ابو جهل و عباس بن عبدالمطلب مشغول گفتگو بود و مسائل بسیاری با آن‌ها در میان می‌گذاشت و بر ایمان آوردنشان حریص شده بود. مرد نابینایی نزد ایشان آمد که به او عبدالله بن مکتوم گفته می‌شد؛ این در حالی بود که راه می‌رفت و با آن‌ها گفتگو می‌کرد. عبدالله شروع کرد به قرائت آیه‌ای از قرآن برای پیامبر و عرض کرد: یا رسول الله (ص)، از آنچه خدا به تو آموخته به من بیاموز. رسول الله (ص) از او روی گرداند و در چهره اش گرفتگی حاصل شد و سخن وی را ناخوش داشت. هنگامی که پیامبر اکرم (ص) کارش تمام شد و به سمت خانواده اش حرکت کرد خداوند مقداری از بینایی اش را گرفت و سرش به جایی خورد، سپس این آیات را نازل کرد: عَبَسَ وَ تَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْكَّىٰ أَوْ يَذْكَرُ فَتَنْفَعَهُ الذُّكْرَىٰ، به دنبال این قضیه بود که پیامبر به او گفت: چه می‌خواهی؟ درخواستی داری؟ و این بخاطر آن بود که خداوند نازل کرده بود: أَمَا مِنْ اسْتَعْثَىٰ فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّىٰ وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزْكَىٰ (طبری، ۱۴۱۲ق، ۳۰/۳۲).

این تنها روایتی است که از ضعیف شدن بینایی پیامبر اکرم سخن گفته است و روایات دیگر

فاقد این بخش از شرح ماجراست. مفسران اهل سنت شخص نابینا را ابن ام مکتوم دانسته‌اند و درباره نسب وی گفته‌اند: فرزند ام مکتوم عمرو بن قیس بن زائدة بن اصم قرشی عامری است که مؤذن رسول الله (ص) بود. مادرش ام مکتوم بود که نامش عاتکه دخت عبد الله مخزومیه، پسر عموی خدیجه بنت خویلد است. برخی اسم ابن ام مکتوم را عبد الله و برخی عمرو گفته‌اند (صنعانی، ۱۳۱۱ق، ۲/ ۲۸۲). طبری روایت دیگری را با چهار واسطه به عایشه می‌رساند که نابینا را عبدالله ابن ام مکتوم معرفی کرده است. در سلسله این روایت، هشام است که از پدرش عروه و او از عاتشه نقل کرده است. همچنین روایت دیگری را با سه واسطه به ابو هشام می‌رساند؛ در نتیجه باید گفت: ابو هشام واسطه‌ها را حذف کرده است. طبری روایت دیگری را با همان مضمون و با هفت واسطه به مجاهد رسانده است (طبری، ۱۴۱۲ق، ۳۰/ ۳۴). وی از قول بشر و او با دو واسطه از قتاده نقل کرده که شخص اعمی، عبدالله بن زائدة یعنی همان ابن ام مکتوم است و در ادامه همان راویان را آورده؛ لکن قتاده از انس بن مالک نقل کرده که او را در جنگ قادسیه دیده که زرهی بر تن و پرچم سیاهی بر دوش داشت (طبری، ۱۴۱۲ق، ۳۰/ ۳۳). البته این نقل با وضعیت جسمانی وی که نابینا بود سازگاری ندارد. و در حدیثی با سه واسطه دیگر قول مشابهی را به قتاده نسبت می‌دهد. دو حدیثی که به قتاده نسبت داده سلسله راویان مختلف دارند و رجال آنها متفاوت است؛ که حاکی از این است که دو روایت را جداگانه سماع کرده است (طبری، ۱۴۱۲ق، ۳۰/ ۳۳). طبری در حدیثی دیگر با سه واسطه نقلی را به ضحاک می‌رساند که وی را فرد نابینایی از انصار معرفی کرده که از آن روز به بعد مورد تکریم پیامبر بود (طبری، ۱۴۱۲ق، ۳۰/ ۳۳)؛ هر چند این توصیف همان توصیفی است که در روایات دیگر درباره ابن ام مکتوم نقل شده است لکن با شأن نزول سوره مغایرت دارد؛ چرا که اگر ابن ام مکتوم از انصار باشد با مکی بودن سوره در تعارض است. وی روایت بعدی را از یونس سماع کرده که با سه واسطه از ابن زید نقل کرده که درباره عبس و تویی از او سؤال شد و او پاسخ داد: درباره ابن ام مکتوم است که نابینا بود و پیامبر به او عتاب کرد. وی در نقل بعدی درباره آنچه یونس نقل کرده است توضیح می‌دهد که ابن وهب از قول ابن زید گفته که لَعَلَّه يَزْكَىٰ يَعْنِي يَسْلَم (طبری، ۱۴۱۲ق/ ۳۰، ۳۳)؛ این تعبیر ابن وهب از قول ابن زید حاکی از آن است که ابن ام مکتوم هنوز اسلام نیاورده بود. چنانکه ملاحظه می‌شود روایات متعددی که طبری نقل کرده، همگی شأن نزول سوره را مربوط به

پرسش عبدالله بن مکتوم و چهره در هم کشیدن رسول الله (ص) معرفی کرده اند؛ وی هیچ احتمال دیگری در خصوص معاتب را طرح نکرده و تردیدی در صحت روایات نیفکنده است؛ گویا نیازی به تفسیر دیگری از آیات احساس نکرده است. این رویکرد طبری حاکی از این است که وی روایات را حمل به صحت نموده و به درستی آن ها اعتماد کرده و اطمینان حاصل کرده که عتاب‌های این سوره متوجه پیامبر اکرم (ص) است.

دینوری (د ۳۰۸ ق) که هم عصر با طبری است نیز روایات نقل شده درباره شأن نزول سوره را حمل به صحت کرده، شخص عبوس را پیامبر معرفی می‌کند که در برابر پرسش ابن ام مکتوم چهره در هم کشید. وی روایت مربوط به شأن نزول آیه را به ابن عباس نسبت می‌دهد و روایتش از نظر محتوا همانند همان روایت نقل شده از ابن عباس توسط طبری است؛ لکن روایت وی فاقد آن بخش از روایت است که از ضعیف شدن بینایی پیامبر اکرم سخن گفته است (دینوری، ۱۴۲۴ق، ۲/۴۷۳). ابن ابی حاتم (د ۳۲۷ق)، مفسر قرن سوم و چهارم اهل سنت، روایت نقل شده از ابن عباس را بدون ذکر نام راویان حدیث می‌آورد. روایت ابن ابی حاتم نیز در مقایسه با روایت دینوری از ابن عباس، مشابهت دارد؛ لکن اضافه کرده که پیامبر اکرم (ص) در حال راه رفتن و سخن گفتن بود و کلام ابن ام مکتوم را ناخوش داشت (ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹ق، ۱۰/۳۳۹۹).

ماتریدی (د ۳۳۳ ق) دیگر مفسر قرن سوم و چهارم اهل سنت که گزارشگر رأی مفسران است، شأن نزول آیه را حمل به صحت کرده، لکن با استناد به قول مفسران پیشین به تحلیل و توجیه رفتار پیامبر روی آورده است؛ گویا وی به این مسأله توجه کرده که این گونه رفتارها شایسته شخصیت پیامبر نیست و نسبت دادن آن به ایشان، به معنای مخدوش کردن اخلاق عظیم رسول الله (ص) خواهد بود. از این رو یادآوری می‌کند که برخی دلیل رویگردانی پیامبر را آن می‌دانند که ابن ام مکتوم سخن ایشان را قطع کرد که نوعی عدم رعایت ادب بشمار می‌آید. وی همچنین یادآوری می‌کند که رویگردانی پیامبر امری طبیعی است؛ چرا که امید آن داشت که با اسلام آوردن بزرگان قریش، اسلام پیشرفت بسیار کند. وی قول مفسرانی را می‌آورد که معتقدند این عتاب رسول الله (ص) از همه خوبی ها و محاسن مردم زمین برتر است؛ زیرا چهره در هم کشیدن پیامبر بخاطر جایگاه اشراف بود که امیدوار بود ایمان بیاورند و بسیاری از مردم به تبع آنها ایمان بیاورند. ایشان استدلال مفسرانی را مورد توجه قرار می‌دهد که گفته‌اند روی گرداندن از شخص

نابینا برای او مشهود نیست، در نتیجه خطای رفتاری بشمار نمی‌آید؛ و از طرفی روی کردن به بزرگان قریش به قصد اسلام آوردنشان بود؛ حال چنانچه پیامبر از آن‌ها روی می‌گرداند و به آن نابینا متوجه می‌شد به معنای ناامیدی از ایمان آوردن آن‌ها بود. لذا این عمل پیامبر در نزد عقلا، امری محمود و مبتنی بر مصلحت بوده است. در نتیجه چنانچه چنین عملی از غیر پیامبر رخ می‌داد مستحق حمد و تکریم بود؛ لکن پیامبران الهی می‌بایست برای عمل نیکشان اذن خداوند داشته باشند؛ کما اینکه یونس بخاطر دور شدنش از قوم بدون اذن خداوند مورد عتاب قرار گرفت. بنابراین عتاب پیامبر بخاطر آن است که عمل نیکی را بدون اذن خداوند انجام داده است که در دایره ترک اولی قرار می‌گیرد نه خطای رفتاری. وی وجه دیگری از مسأله را این می‌داند که خداوند نوعی شفقت و رحمت در قلب پیامبر قرار داده که مشتاق است همه جهانیان به خدا ایمان بیاورند تا جایی که اگر ببیند عده‌ای از دین خدا روی می‌گردانند متحسر خواهد شد. بنابراین آیه در ساختار معنایی آیات: لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (الشعراء / ۳)، و قَالَ: وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ (النحل / ۱۲۷)، و قَالَ: فَلَا تَذْهَبْ نَفْسَكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ (فاطر / ۸) قابل توجیه است. وی به برداشت‌های فقهی برخی مفسران اشاره کرده و برای آیه فوایدی را قائل شده است. از جمله این فواید جواز عمل به اجتهاد است؛ زیرا پیامبر این کار را بر حسب اجتهاد خود انجام داد. نکته دیگر اینکه کفار هر چقدر هم جایگاه رفیع اجتماعی و والایی داشته باشند، باز مسلمانان نباید آن‌ها را تکریم و تعظیم کنند؛ و در مقابل می‌بایست مسلمانان مورد تکریم قرار گیرند؛ هر چند ممکن است در جامعه جزء طبقه پایین جای گیرند. و دیگر اینکه این آیات دلیل بر صحت نبوت پیامبر است؛ زیرا اگر پیامبر این کتاب را از قول خود ساخته بود چنین عتاب‌هایی را در آن نمی‌آورد؛ در نتیجه وجود این آیات در قرآن دلیل بر حقانیت رسالت ایشان است (ماتریدی، ۱۴۲۶ق، ۱۰ / ۴۱۷ تا ۴۲۰). وی از قول أبو بکر الأصبم بیان می‌کند که هر چند آیات آغازین سوره با عتاب خداوند همراه است و پیامبر را مورد عتاب قرار می‌دهد لکن نزول این آیات سبب شد اطمینان پیدا کند که خداوند او را وانهاداده است و در نتیجه با نوعی رفع نگرانی از رسول الله (ص) همراه است (همان، ۱۴۲۶ق، ۱۰ / ۴۲۲).

طبرانی (د ۳۶۰ق) مفسر قرن چهارم می‌نویسد: عبس محمد، و أعرض بوجهه لأن جاء الأعمى. طبرانی پس از بیان این تفسیر، خود را با این اشکال مواجه می‌بیند که این گونه رفتار عتاب آمیز

نوعی تأدیب بشمار می‌آید که با شأن پیامبر اکرم (ص) مطابقت ندارد. لذا بلافاصله تأکید می‌کند که این برخورد پیامبر با ابن ام مکتوم و عتاب قرآن نسبت به وی ایرادی بر ایشان وارد نمی‌کند؛ چرا که در حقیقت از یک سو تأدیبی است برای پیامبر تا بداند که توجه کردن به مؤمنان نسبت به حرص ورزیدن برای ایمان آوردن کافران اولی هست؛ و از سوی دیگر پیامبر با این برخورد می‌خواست طریقه رعایت و حفظ ادب در آموزش علم را به مسلمانان بیاموزد؛ زیرا ابن ام مکتوم برای یادگیری آمده بود لکن ادب لازم را رعایت نکرده بود (طبرانی، ۲۰۰۸م، ۶/۴۳۹). توجیه دوم طبرانی رافع اشکال نیست؛ زیرا روایات تصریح کرده‌اند که هدف پیامبر متوجه شخص مورد خطاب برای ایمان آوردن او بود و اماره‌ای برای تأدیب ابن ام مکتوم در رفتار پیامبر اکرم یافت نمی‌شود.

سمرقندی (د ۳۹۵ ق)، دیگر مفسر قرن چهارم به روایت هشام بن عروه استناد کرده و غایب بودن صیغه عیس را دلیل بر تعظیم پیامبر دانسته است (سمرقندی، ۱۴۱۶، ۳/۵۴۶). وی یادآوری می‌کند پس از نزول این سوره هرگاه پیامبر عبدالله را می‌دید به وی احترام می‌کرد (همان، ۵۴۸). گویا سمرقندی خود متوجه این مسأله بوده است که خطاب آیه با عتاب نسبت به پیامبر اکرم (ص) همراه است؛ از این رو غایب بودن فعل عَبَسَ را دلیل بر تعظیم و بزرگداشت فاعل آن یعنی پیامبر اکرم (ص) دانسته است؛ لکن استدلال سمرقندی ناقص است و نمی‌تواند قابل قبول و مستند به مبانی نحوی ادبیات عرب باشد؛ چرا که آیات بعدی نیز حکایت از نوعی عتاب دارد و نمی‌تواند دلیل بر تعظیم باشد. ضمن اینکه عتاب با تعظیم در تقابل معنایی هستند و نمی‌توانند معنای تساوی داشته باشند.

ثعلبی (د ۴۲۷ ق) که از مفسران قرن چهارم و پنجم بشمار است روایتی را بدون ذکر سند ذکر می‌کند که مخاطب را عبد الله بن شریح معرفی کرده و عتاب آیه را متوجه پیامبر اکرم دانسته؛ لکن بر اساس این نقل نحوه برخورد و پرسش ابن ام مکتوم از پیامبر اکرم را نوعی رفتار خلاف ادب بشمار آورده و گویا پیامبر اکرم از باب تأدیب خواسته است وی را متنبه سازد (ثعلبی، ۱۴۲۲ ق، ۱۰/۱۳۰).

مکی (د ۴۳۷ ق) که هم عصر ثعلبی است همان دیدگاه را با ذکر روایاتی از صحابه یا تابعین آورده است. وی همانند طبری دوازده روایت نقل کرده که یک روایت به عائشه، یک روایت به ابن عباس، سه روایت به قتاده، یک روایت به مجاهد، دو روایت به ابن زید، یک روایت به ابن

بررسی و نقد دیدگاه مفسران از قرن سوم تا پنجم در خصوص عتاب در سوره عبس ۲۲۱

ابی ربیعہ، یک روایت به سفیان رسانده، و دو روایت با تعبیر قیل آورده است؛ لکن همه را بدون ذکر سند نقل می‌کند. همه روایات دلالت دارند که آن نایبنا عبدالله ابن ام مکتوم بود و پیامبر اکرم (ص) مورد عتاب آیه است (مکی، ۱۴۲۹ق، ۱۲/۸۰۴۹).

ماوردی (د ۴۵۰ق) مفسر قرن پنجم با استناد به روایت سعید از قتاده بر شأن نزول آیات درباره عبدالله بن مکتوم تأکید می‌کند (ماوردی، بی تا، ۶/۲۰۲). قشیری (د ۴۶۵ق)، مفسر قرن پنجم شأن نزول سوره را درباره ابن ام مکتوم دانسته و یادآوری می‌کند که پیامبر پس از نزول آیات به جستجوی وی پرداخت و برای دیدن او از منزل خارج شد و از آن به بعد پیوسته او را گرامی می‌داشت (قشیری، ۲۰۰۰م، ۳/۶۸۷).

واحدی (د ۴۶۸ق) که هم عصر قشیری است بدون ذکر نام راویان، شأن نزول آیه را با ادبیات روایی آورده است (واحدی، ۱۴۱۵ق، ۲/۱۱۷۳). همو در اسباب التّزول، روایت عائشه را آورده که در هنگام برخورد بی توجهانه پیامبر با عبدالله بن مکتوم نازل شد (واحدی، ۲۰۰۱م، ۳۴۲). جرجانی (د ۴۷۱ق) که با قشیری و ثعلبی هم عصر است روایت هشام بن عروه را آورده که از پدرش از قول عائشه نقل کرده است. وی روایت دیگری را از عروه بن زبیر نقل کرده که همان شأن نزول را بیان کرده است (جرجانی، ۱۴۳۰، ۲/۶۸۹).

بغوی (د ۵۱۰ق) که از مفسران اواخر قرن پنجم بشمار است بدون ذکر روایت همان چیزهایی که در نقل‌های روایی آمده را مسلم انگاشته و آن شخص نایبنا را عبدالله بن ام مکتوم معرفی می‌کند و معاتب را پیامبر معرفی می‌کند (بغوی، ۱۴۲۰ق، ۵/۲۰۹).

ملاحظه می‌شود که مفسران اهل سنت از یک سو در شأن نزول آیات به روایات متقدمین اعتماد کرده و آن را حمل به صحّت کرده اند؛ از سوی دیگر عتاب به پیامبر را امری طبیعی بشمار آورده‌اند و آن را دلیلی بر ضعف شخصیتی پیامبر بشمار نیاورده و با اخلاق نبوی مغایر ندانسته‌اند تا بخواهند در مورد صحت یا سقم این روایات تحقیق و بررسی سندی یا متنی کنند؛ از این رو مشاهده می‌شود که برخی مانند طبری و مکی بدون جرح و تعدیل راویان حدیث، کلیه روایات را گردآوری کرده و همه آن‌ها را که شباهت متنی دارند نقل کرده و حمل به صحّت نموده‌اند. برخی بر مذمت انگارانه نبودن عتاب تأکید کرده‌اند و نوعی موعظه خداوند به پیامبر اکرم (ص) بشمار آورده‌اند؛ چنانکه در روایتی که طبری به ضحاک رسانده می‌نویسد: «فوعظ الله نبیه» (طبری،

۱۴۱۲ق، ۳۳/۳۰). همچنین برخی از اهل سنت عتاب را دلیل حقانیت رسالت رسول اکرم دانسته اند؛ چنانکه طبری روایتی از ابن زید آورده که گفت: اگر بنا بود پیامبر اکرم (ص) چیزی از وحی را کتمان کند؛ همین سوره را کتمان می‌کرد که نوعی عتاب به خود ایشان را به همراه دارد (طبری، ۱۴۱۲ق، ۳۳/۳۰). ملاحظه می‌شود که از منظر مفسران اهل سنت عمل پیامبر عملی منهی عنه نبوده و خطایی که با شخصیت الگویی ایشان مغایرت داشته باشد بشمار نمی‌رود و گویا پیامبر با این رفتار خود تنها ترک اولی کرده و خطایی مرتکب نشده است؛ هر چند برخی مانند جبائی معتقدند در آیه نوعی نهی بکار رفته که دلالت بر این دارد که پس از نزول این آیه، چنین رفتاری معصیت و گناه بشمار می‌آید لکن از آنجا که پیش از آن خداوند رسول اکرم را از این گونه رفتاری نهی نکرده است برای ایشان معصیت محسوب نمی‌شود (جبائی، ۲۰۰۹م، ۳/۴۸۲). گفتنی است که این رویکرد مفسران متقدم اهل سنت از یک سو بر گرفته از آرا و متون تفسیری پیش از قرن سوم است که در نقل شأن نزول این سوره همین رویکرد را داشته‌اند و روایات مربوط به عتاب پیامبر را آورده و حمل بر صحت نموده‌اند (نک: مقاتل، ۱۴۲۳ق، ۴/۵۸۹؛ فرآء، ۱۹۸۰م، ۳/۲۳۵؛ صنعانی، ۱۴۱۱ق، ۲/۲۸۲)؛ و از سوی دیگر بر مفسران دوره‌های بعد نیز اثر گذاشته است؛ لذا مفسران بعد از قرن پنجم، روایات شأن نزول، نقل‌ها و آرای رسیده از مفسران پیشین در مورد آیه را حمل به صحت کرده و عتاب را متوجه پیامبر اکرم (ص) دانسته‌اند (نک: فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ۳۱/۵۲؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ۴/۷۰۰؛ ابن کثیر، ۱۳۱۹ق، ۸/۳۲۰؛ قرطبی، ۱۳۶۴ش، ۱۹/۲۱۱).

۲. نقد دیدگاه مفسران اهل سنت

سوره عبس از سور مکی است (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ۱۰/۶۶۱)؛ اما کلیه روایات به عائشه یا ابن عباس یا مجاهد و یا ضحاک یا انس ختم می‌شود. هیچ یک از این راویان جزء صحابه نیستند مگر عائشه و ابن عباس که آن دو نیز جزء صحابه کبار بشمار نمی‌آیند. در متون تفسیری اهل سنت در قرن سوم تا پنجم و یا پیش از آن، روایتی از یکی از صحابه کبار در این زمینه یافت نشد. روشن است که هیچ یک از راویان مذکور که روایت‌ها به آنان ختم می‌شود نمی‌توانند شاهد ماجرا باشند. سؤال اساسی این است: چگونه می‌شود که حادثه‌ای با این اهمیت در مکه رخ

داده باشد و هیچ یک از راویانی که در آن زمان جزء صحابه پیامبر بوده‌اند آن را نقل نکرده باشند؟ این رویکرد در روایت آوری متون تفسیری اهل سنت در فاصله قرن سوم تا پنجم، محقق را دربارهٔ درست بودن محتوای این روایات با تردید مواجه می‌کند؛ هر چند تعداد روایات بسیار است. اغلب روایات از ورود نابهنگام ابن ام مکتوم بر پیامبر سخن گفته‌اند که در حال گفتگو با گروهی از اشراف مشرکین یعنی عتبه بن ربیع، ابا جهل و عباس بن عبدالمطلب بود؛ این در حالی است که ساخت آیاتِ اَمَّا مِنْ اسْتَغْنَى (۵) فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (۶) وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّى؛ که حاکی از فرایند این گفتگوست با آوردن ضمیر مفرد خطاب تصریح کرده‌اند که شخص مورد خطاب پیامبر اکرم (ص) یک نفر بوده و نمی‌تواند جمع سه نفره‌ای مورد خطاب ایشان باشد. بنابراین شیوه گزارش دهی تعدادی از روایات شأن نزول نادرست است؛ و همین مسأله باعث می‌شود نسبت دادن عتاب آیه به پیامبر اکرم مورد تردید واقع شود.

هیچ یک از مفسران اهل سنت به عدم تناسب این عتاب با شخصیت پیامبر؛ به عنوان یک مسأله پیش روی مفسر اعتنا نکرده‌اند تا احياناً به بررسی سندی یا متنی روایات شأن نزول سوره اقدام کنند. لذا مشاهده می‌شود که بدون بررسی روایات، تفسیر خود را بر پایه آن‌ها استوار ساخته‌اند. این در حالی است که از یک سو با توجه به ورود اسرائیلیات به متون تفسیری و از سوی دیگر سطح شخصیتی پیامبر به عنوان الگوی رفتاری، روایات این گونه‌ای حدّ اقلّ برای مفسران عصرهای بعد از قرن سوم نیاز به اعتبار سنجی و بررسی درایی و روایی دارد. هیچ یک از مفسران اهل سنت به عدم تناسب این عتاب با شخصیت پیامبر؛ به عنوان یک مسأله پیش روی مفسر توجه نکرده‌اند تا احياناً به بررسی سندی یا متنی روایات شأن نزول سوره اقدام کنند. این رویکرد تردید افکن زمانی تقویت می‌شود که می‌بینیم مفسر متقدمی مانند مقاتل نقل کرده است که به دلیل حادثه‌ای که برای ابن ام مکتوم در مسجد الحرام پیش آمد و گفتگوی دو فرشته که دربارهٔ فرجام سوء ابن ام مکتوم با یکدیگر سخن می‌گفتند به گوشش رسید؛ با هدف توبه به نزد پیامبر آمد و برخورد بی توجهانه پیامبر اکرم (ص) با وی سبب شد گمان کند که توبه اش پذیرفته نشده و نا امید از مجلس پیامبر خارج شود (مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۳ق، ۴/ ۵۹۰). چگونه می‌شود که پیامبر اکرم (ص) برای احتمال ایمان آوردن اشراف دست از گفتگو با آن‌ها نمی‌کشد ولیکن نسبت به توبه یک شخص پاک دل بی توجه باشد؟ بنابراین بی توجهی مفسران اهل سنت به بررسی

متنی و سندی روایات شأن نزول سبب کاهش اعتبار محتوای این روایات است و صحت آن‌ها را با مشکل مواجه می‌سازد.

در سلسله سند روایات شأن نزول تقطیع صورت گرفته است. علاوه بر تقطیع سند در تعداد واسطه‌ها نیز اضطراب وجود دارد. به عنوان مثال طبری یک روایت را با هفت واسطه به مجاهد (د ۱۰۵ق) رسانده است؛ در حالی که روایت دیگری را با دو واسطه به قتاده رسانده که هم عصر او است. همینطور روایتی را با چهار واسطه به عائشه می‌رساند که هم عصر پیامبر می‌زیسته است و نمی‌تواند تمام راویان فاصله انداز میان طبری با عائشه را پوشش دهد. این گونه نقل روایات حاکی از مقطوع بودن آنهاست که یکی از عوامل ضعف روایت بشمار می‌آید.

روایات نقل شده توسط این مفسران با اضطراب در متن همراه است. در متن یک روایت از کم نور شدن چشم پیامبر و زمین خوردن ایشان سخن به میان آمده در حالی که در سایر روایات به این مسأله اشاره‌ای نشده است. همینطور در بیان نحوه ورود ابن ام مکتوم بر پیامبر و نحوه رویگردانی پیامبر از ابن ام مکتوم در روایات اضطراب وجود دارد. همینطور در برخی روایات ابن ام مکتوم آمده بود تا اسلام بیاورد؛ که هم با سایر روایات و هم با سیاق آیات مغایرت دارد. علاوه بر این در خصوص شخص یا اشخاصی که پیامبر اکرم (ص) در حال گفتگو با آن‌ها بود اختلاف در متن وجود دارد. اضطراب‌های فراوانی که در روایات شأن نزول این سوره وجود دارد به اعتبار روایات لطمه وارد می‌کند.

درباره عکس العمل پیامبر پس از حادثه، نقل‌های مختلف آمده است که خواننده را به تردید در نقل نزدیک می‌کند. ماتریدی در نقلی آورده که پیامبر از زوال رسالت بیمناک شد و نگران بود که مبادا نامش از لیست رسولان الهی حذف شود و هنگامی که این آیات نازل شد دانست که خداوند وی را رها نکرده است. این در حالی است که در دیگر روایات سخنی از ندامت پیامبر اکرم (ص) و یا نگرانی ایشان قبل از نزول سوره عبس وارد نشده است. این عکس العمل‌های متفاوت حاکی از ضعف روایات است که آن‌ها را با کاهش در اعتبار مواجه می‌سازد.

بنابراین روایات نقل شده در تفاسیر قرن سوم تا پنجم اهل سنت از جهت محتوای اصلی با یکدیگر هم سویی دارند و عتاب آیات را متوجه شخص پیامبر اکرم (ص) می‌دانند و علت عتاب را ورود ابن ام مکتوم بر ایشان می‌دانند؛ لکن به دلایل مختلف این روایات در سطح روایات صحیح

بررسی و نقد دیدگاه مفسران از قرن سوم تا پنجم در خصوص عتاب در سوره عبس ۲۲۵

اعتبارسنجی نمی‌شود و نمی‌توان به تمام منقولات آن‌ها اعتماد کرد؛ هر چند اصل مسأله قابل توجیه و پذیرش است.

۳. دیدگاه مفسران شیعه

قمی (د ۳۰۷ ق)، مفسر شیعی قرن سوم در تفسیر خود آورده که ابن ام مکتوم نابینا و مؤذن رسول اکرم بود. روزی به نزد رسول خدا آمد در حالی که اصحاب و از جمله عثمان در حضور ایشان بودند. رسول خدا او را مورد تفقد قرار داد لکن عثمان چهره در هم کشید و از وی روی برگرداند؛ در نتیجه سوره عبس نازل شد و او را مورد عتاب قرار داد که تو چه می‌دانی که وقتی شخص غنی و ثروتمندی نزد تو می‌آید وی را تکریم می‌کنی و بزرگ می‌داری؛ در حالی که وقتی شخص غنی باشد ممکن است اهمیتی به پاک شدن درون ندهد. و به این ابن ام مکتوم که دوان دوان به نزد شما آمده و در برابر خداوند خشیت می‌ورزد بی توجهی می‌کنی و از او روی بر می‌گردانی (قمی، ۱۳۶۳، ۲/۴۰۴). این رویکرد قمی که بدون ذکر روایت درباره شأن نزول سوره قضاوت می‌کند خواننده را به این ظن سوق می‌دهد که گویا روایتی را از ائمه علیهم السلام نیافته است؛ و از طرفی با توجه به باور شیعی خود در خصوص عصمت پیامبر اکرم (ص)، روایت‌های نقل شده از اهل سنت را شایسته ایشان نمی‌داند و در آن تردید کرده است. البته قمی تأکید می‌کند که آن شخص نابینا عبدالله بن ام مکتوم بود لکن آن که از وی رو بر تافت، پیامبر اکرم (ص) نبود؛ بلکه عثمان بود. هر چند قمی پایه تفسیر خود را روایات اهل بیت علیهم السلام قرار داده روایتی در شأن نزول سوره نیاورده است. وی سند روایی و یا تاریخی برای قول خود بیان نکرده است؛ هر چند نوع گویش ایشان حاکی از این است که گویا مستندات روایی یا تاریخی در دست داشته که ارائه نکرده است.

سید مرتضی (د ۴۳۶ ق)، به مفسر شیعی قرن چهارم و پنجم معتقد به عصمت پیامبر اکرم (ص) در همه زمینه‌ها از جمله اخلاق و رفتار اجتماعی است. شیعه معتقد است که عصمت برای پیامبر امری واجب است؛ چرا که بدون عصمت غرض نبوت محقق نمی‌شود و نبی نمی‌تواند الگوی رفتاری باشد. از ایت رو از نظر امامیه هر گونه گناه کبیره و صغیره بر پیامبر جائز نیست (علامه حلی، ۱۴۰۷ ق، ۳۴۹). وی سیاق آیات و نوع خطاب موجود در آیه را با شخصیت پیامبر اکرم

(ص) مغایر دانسته است. هر چند وی شأن نزول سوره را دربارهٔ عبدالله بن مکتوم می‌داند لکن استدلال می‌کند که شخص معاتب نمی‌تواند پیامبر اکرم (ص) باشد. وی یادآوری می‌کند که ظاهر آیه دلالتی بر عتاب پیامبر ندارد؛ چرا که خیر محض است و تصریحی به شخص مورد عتاب نکرده است؛ بلکه در آیه شواهدی است که نشان می‌دهد معاتب پیامبر نیست؛ زیرا او را به عبوس بودن متصف کرده، در حالی که پیامبر مبراً از چنین صفتی است. همچنین وی را متصف به توجه به اغنیا و روی گردانی از فقرا نموده؛ و این صفتی است که هر کس پیامبر را بشناسد می‌داند که چنین خصوصیتی ندارد و این تنگ نظری‌ها در گستره وسیع اخلاق نبوی نمی‌گنجد. وی تأکید می‌کند که گفته‌اند این سوره دربارهٔ یکی از اصحاب نازل شده که این رفتار از او سر زد و خداوند او را مورد عتاب قرار داد و هر چند ما در مورد آن شخص اطلاع نداریم لکن شایسته نیست عتاب را متوجه پیامبر کنیم (شریف مرتضی، ۱۴۳۱ق، ۳ / ۴۴۱). مغایرت چهره در هم کشیدن با اخلاق نبوی از جهت تحلیل عقلی و ارتباط منطقی در صورتی قابل قبول است که اثبات شود این رفتار با عصمت و اخلاق عظیم ایشان مغایرت دارد؛ لکن چنانچه کسی بر این باور باشد که این رفتار از روی دلسوزی نسبت به گسترش اسلام بوده و آن شخص نابینا هم این مسأله را درک کرده و پیامبر پس از پایان گفتگو با او سخن گفته و در نتیجه هیچ یک از این موارد را با شخصیت پیامبر و خلق عظیم ایشان مغایر نداند در اینصورت قول اهل سنت بر قول شیعه ترجیح دارد؛ دلیل آن این است که قول مفسران شیعی مستند به نقل تاریخی نیست لکن قول مفسران اهل سنت مستند به روایات متعدد است و به آسانی نمی‌توان همه این روایات را حمل به عدم صحت نمود و ساختگی بشمار آورد.

شیخ طوسی (د ۴۶۰ ق) که هم عصر سید مرتضی است رویکردی مشابه قمی و سید مرتضی دارد؛ لکن ابتدا قول کسانی را می‌آورد که معتقدند پیامبر اکرم (ص) در برابر درخواست ابن ام مکتوم چهره در هم کشید (طوسی، بی تا، ۱۰ / ۲۶۹). سپس این قول را فاسد می‌داند و استدلال می‌کند که شخصیت نبوی مقامش اجل از این صفات است چرا که خداوند او را متصف به خلق عظیم نموده و فرموده: «لَعَلَى خُلُقِ عَظِيمٍ» (القلم / ۴)، و یا اینکه دربارهٔ شخصیت ایشان فرموده: «وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَفُضِّوا مِنْ حَوْلِكَ» (آل عمران / ۱۵۹)، و یا اینکه فرموده: «وَلَا

تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» (الانعام / ۵۲). وی می‌پرسد: چگونه می‌شود کسی که چنین اخلاقی دارد و خداوند متعال او را به مکارم اخلاق اختصاص داده چهره در هم کشد و از مؤمنی روی بگرداند و چهره در هم بکشد؟ پیامبر اکرم (ص) در نیکویی اخلاق به گونه‌ای بود که هرگز دستش را از دست کسی که با او مصافحه می‌کرد ابتداءً جدا نمی‌کرد و صبر می‌کرد تا او دستش را از دست ایشان جدا کند. چگونه می‌شود که شخص نابینایی بیاید و ایشان نسبت به او روی ترش کرده و از او روی بگرداند؟ وی به قول کسانی اشاره می‌کند که گفته‌اند فردی از بنی‌امیه نزد پیامبر بود و سوره در وصف ایشان نازل شده است؛ چرا که وقتی ابن ام مکتوم نزد پیامبر آمد آن شخص ابن ام مکتوم را ناخوش می‌داشت، از این رو چهره در هم کشید و رویش را از وی برگرداند. در نتیجه خداوند این سوره را نازل کرد و آن شخص را مورد عتاب قرار داد (طوسی، بی تا، ۱۰ / ۲۶۹). ظاهر کلام طوسی همسان قول قمی است که آن شخص را عثمان معرفی کرده است. طوسی برای این قول خود دلیل تاریخی یا مستند روایی نمی‌آورد؛ بلکه تنها شخصیت اخلاقی پیامبر و مسأله عصمت و خلق عظیمشان را با این گونه عمل و رفتار در مغایرت می‌داند؛ لذا حکم به عدم صحت قول کسانی می‌کند که معاتب را پیامبر اکرم (ص) می‌دانند. البته ایشان بر خلاف رأی قمی، بر این باور است که در بخش دوم آیات، برخی خطاب‌ها متوجه پیامبر است؛ از این رو می‌گوید: «وَمَا يَدْرِيكَ» خطاب به پیامبر اکرم (ص) است و تقدیر آن این است که: ای پیامبر بگو: «وَمَا يَدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْغِي»؛ این گویش قرآن سبب شده که عده‌ای عتاب را متوجه پیامبر بدانند در صورتی که توییخ و عتاب متوجه رسول الله (ص) نیست و متوجه آن شخصی است که در نزد پیامبر حضور داشته است. وی می‌گوید: آیه در ادامه پیامبر را مخاطب قرار داده و می‌فرماید: عبدالله بن مکتوم دوان دوان به نزد تو آمد در حالی که نسبت به خداوند خشیت می‌ورزید و از کفر و معصیت ترسناک و از عقوبت چنین گناہانی بیمناک بود (همان، ۲۷۰).

ملاحظه می‌شود که دیدگاه شیخ طوسی با اضطراب در رأی همراه است؛ چرا که برخی صیغه‌های غایب و خطاب را به آن شخصی که از بنی‌امیه در نزد پیامبر بود نسبت می‌دهد و برخی از ضمائر را به پیامبر نسبت می‌دهد. حال چنانچه در قسمت انتهایی آیات مخاطب «وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ

یسعی وَ هُوَ يُخْشَى». را پیامبر بدانیم در این صورت ادامه آیات یعنی « فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى » نیز خطاب به پیامبر خواهد بود؛ در نتیجه نوعی عتاب در این بخش از آیات متوجه پیامبر خواهد بود؛ و این چیزی است که مورد نظر او نیست.

این رویکرد مفسران متقدم شیعه سبب اثر گذاری بر تفاسیر بعدی شده است. در میان مفسران بعد از قرن پنجم طبرسی (د ۵۴۸ ق) که از مفسران قرن ششم بشمار است؛ برغم آنکه در تفسیرش از شیخ طوسی اثر پذیرفته از معدود مفسران شیعی است که نسبت به روایات اهل سنت بی توجه نبوده و به آن اعتنا کرده است و به صورت اشاری قول مفسران اهل سنت را در تفسیر آیه قابل پذیرش می‌داند. وی در هنگام بیان شأن نزول سوره روایت زیر را از امام صادق (ع) آورده که مؤید رأی مفسران شیعه است البته نگاه کم معتبر بودن به آن دارد:

قد روی عن الصادق (ع) أنها نزلت في رجل من بني أمية كان عند النبي ص فجاء ابن أم مكتوم فلما رآه تقذر منه و جمع نفسه و عبس و أعرض بوجهه عنه فحكى الله سبحانه ذلك و أنكره عليه (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ۱۰/۶۶۳).

طالقانی نیز این روایت را نمی‌پذیرد و تأکید می‌کند که اولاً این روایت مجهول السند است، دیگر آنکه مخالف با تاریخ مسلم و نظر عموم مفسرین می‌باشد، و بیش از آن مخالف با روایت دیگرست که از حضرت صادق (ع) ذکر شده که فرمود: هر گاه رسول خدا عبد الله بن ام مکتوم را می‌دید می‌فرمود: «مرحبا مرحبا لا و الله لا يعاتبني الله فيك ابدا (طالقانی، ۱۳۶۲ش، ۳/۱۲۵). ابوالفتوح رازی (د ۵۵۶ ق)، ابن شهر آشوب (د ۵۸۸ ق) و بحرانی (د ۱۱۰۷ ق) همگی با تأثیر پذیری از قمی، طوسی و سید مرتضی تأکید می‌کنند که ظاهر آیات دلالت دارد بر اینکه مخاطب آیه پیامبر اکرم (ص) نیست؛ چرا که عبوس بودن از صفات ایشان نیست (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸ق، ۲۰/۱۴۶؛ ابن شهر آشوب، ۱۳۶۹ش، ۲/۱۲؛ بحرانی، ۱۴۱۵ق، ۵/۵۸۲).

ملاحظه می‌شود که مفسران شیعی قرن سوم تا پنجم و به تبع آن ها مفسران بعدی بجز اندکی از آن ها اصل را بر عصمت پیامبر قرار داده‌اند و ظاهر آیات که از عتاب خداوند نسبت به شخص عبوس و چهره در هم کشنده خبر می‌دهد را مغایر با اخلاق عظیم پیامبر اکرم (ص) می‌دانند و آن را به یکی از همراهان پیامبر اکرم (ص) که بنا بر قول برخی یکی از بنی‌امیه و بنا بر قول برخی عثمان بود نسبت داده اند.

۴. نقد دیدگاه مفسران شیعی

قول مفسران شیعی نمی‌تواند توجیه‌کننده آیات پنجم تا هفتم و آیات هشتم تا دهم سوره باشد؛ چرا که در این دو دسته آیات از دو شخص با دو شرایط اعتقادی و رفتاری سخن به میان آمده که یکی ثروتمند است و مورد توجه قرار گرفته و دیگری اهل خشیت است و مورد کم لطفی قرار گرفته است. همچنین شخص سومی را مخاطب قرار داده که دو گونه رفتار با آن دو دارد و در نتیجه رفتارش مورد اعتراض آیه قرار گرفته است. چگونه می‌توان آن شخص سوم را یکی از بنی‌امیه دانست که با پیامبر در حال گفتگو بود؟ اگر شخص سوم یکی از بنی‌امیه باشد منظور از شخص ثروتمندی که توسط وی مورد توجه قرار گرفته چه کسی است؟ از این رو شخص سوم یا باید رسول الله باشد و یا اینکه احیاناً شخص چهارمی مورد نظر باشد. در هیچ از روایات و تفسیرهای مفسران اهل سنت و شیعه از شخص چهارمی سخن به میان نیامده است. لذا از جهت استدلال منطقی در تحلیل این دو دسته از آیات، قول مفسران اهل سنت بر قول مفسران شیعی ترجیح دارد.

تفاسیری مانند تفسیر قمی که اصل را در روش تفسیری خود بر نقل روایات مربوط به شأن نزول آیات قرار داده است متعرض هیچ نقل تاریخی نشده است. این در حالی است که تعداد روایات نقل شده در این خصوص در منابع اهل سنت بسیار است.

تنها روایتی که مفسران شیعی به آن استناد کرده‌اند روایت طبرسی است که از قول امام صادق (ع) نقل شده و معاتب را یکی از بنی‌امیه دانسته است. وی سلسله راویان حدیث را ذکر نکرده است. این شیوه نقل حدیث تفسیری، برای خواننده متن اطمینان‌آور نیست؛ بخصوص که می‌بینیم قمی که بیش از دو قرن قبل از وی زیست می‌کرده و روش وی در تفسیر قرآن، تفسیر روایی است ابه این حدیث استناد نکرده است. قمی در اظهار نظرش شخص همراه پیامبر را عثمان معرفی کرده بدون اینکه آن را به نقل روایی یا تاریخی مستند کند. این در حالی است که روایت نقل شده توسط طبرسی آن شخص را یکی از بنی‌امیه معرفی کرده است.

مفسران شیعی با روایات متعددی که توسط مفسران اهل سنت نقل شده مخالفت کرده اند؛ لکن دلیل سندی برای مردود انگاری آن روایات ارائه نکرده‌اند و تنها به دلیل مغایرت با اخلاق عظیم

نبوی و شخصیت معصومانه پیامبر اکرم (ص) آن را نادرست انگاشته اند. بر خلاف اهل سنت که همگی در پذیرش روایات اتفاق دارند، آرای مفسران شیعی متشکک است؛ بخصوص در میان مفسران پس از قرن پنجم کسانی مانند طبرسی پیدا شده‌اند که بطور کامل رأی مفسران اهل سنت را رد نکرده‌اند و در جاهایی گویش آن‌ها به نحوی است که گویا آن‌شان نزول را پذیرفته اند.

۵. رأی مختار

چنانکه ملاحظه شد روایات شأن نزول در منابع اهل سنت فراوان است که معاتب را پیامبر اکرم (ص) معرفی کرده است و مفسران اهل سنت آنها را حمل به صحت کرده و بدون بررسی سندی و متنی، پایه های تفسیر خود را بر آن بنا کرده اند. مفسران شیعی دلیل عدم تناسب با شخصیت پیامبر آن‌ها را مردودانگاری کرده و بدون بررسی سندی آن‌ها را نپذیرفته اند. هر چند طالقانی تأکید می کند که علما و مفسرین از صدر اسلام اتفاق داشتند که مقصود و مخاطب در این آیات شخص رسول اکرم است و تنها سید مرتضی نظر مخالف اظهار کرده است (طالقانی، ۱۳۶۲ش، ۳/۱۲۴)؛ لکن این قول طالقانی نادرست زیرا اکثریت مفسران شیعی پیش از سید مرتضی و پس از وی نیز همین رویکرد را داشته اند؛ بخصوص که در میان مفسران شیعی قرن سوم تا پنجم کسی یافت نشد که این قول را پذیرفته باشد. لکن تعدد روایات اهل سنت، عدم وجود روایات شیعی مخالف با روایات اهل سنت (بجز در یک روایت) و پذیرش بخش اول روایات اهل سنت توسط مفسران شیعی، به اندازه کافی قانع کننده است تا به درست بودن اصل روایات شأن نزول اذعان کنیم؛ لکن از سوی دیگر به دلایلی که در قسمت نقد روایات اهل سنت آوردیم اضطراب های بسیاری که در متن و سند روایات وجود دارد سبب می شود در درست انگاری تمام جریان نقل شده در روایات تردید کنیم و برای راستی آزمایی جزئیات روایات به نص قرآن روی آوریم؛ چرا که از طریق پی جویی روایات نمی توان به رأی درست دست یافت. بنابراین تعدد در روایات و اجماع مفسران در خصوص حضور ابن ام مکتوم در مجلس رسول الله (ص) سبب می شود به این باور برسیم که اصل داستان عبدالله بن مکتوم قابل اعتماد است و مربوط به ورود نا بهنگام وی بر پیامبر اکرم (ص) است که در حال مذاکره و گفتگو با شخص

دیگری بود؛ این چیزی است که همه مفسران شیعی نیز پذیرفته اند. بررسی نحوی آیه اول و دوم بدست می دهد که آیه دوم یعنی: *أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى* در جایگاه مفعول له برای فعل های *عَبَسَ* و یا *تَوَلَّى* در آیه اول قرار گرفته است (درویش، ۱۴۱۵ق، ۱۰/۳۷۵). بنابراین نصّ قرآن حاکی از آن است که ورود نابینا به مجلس، علت عبوس شدن و *تَوَلَّى* معاتب در آیه اول است. اما شخصی که روی ترش کرد و رویگردان شد چه کسی است که مورد عتاب آیه است؟ به اعتقاد ما راز کشف معاتب، در معناگذاری درست *تَوَلَّى* نهفته است؛ به این معنا که چنانچه به دقت معناشناسی شود می توان شخص معاتب را شناسایی کرد. *تَوَلَّى* در لغت به معنای رویگردانی و اعراض است. راغب تأکید می کند که *تَوَلَّى* گاهی به جسم است و گاهی به ترک گوش دادن و فرمان پذیری (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق/ ۸۸۶). طریحی می گوید: *فَتَوَلَّى بِرُكْنِهِ* (ذاریات، ۳۹)؛ *أَيْ أَعْرَضَ* بجانیه (طریحی، ۱۳۷۵، ۱، ۴۵۵). لکن بیان صاحب تاج العروس در معناگذاری *تَوَلَّى* به گونه ای است که گویا *تَوَلَّى* گاهی تنها در معنای رویگردانی و اعراض خلاصه نمی شود بلکه با رها کردن و رفتن همراه است. وی می نویسد: «*وَلَّى* هَارِبًا *تَوَلَّى*ةً: *أَدْبَرَ* وَ *ذَهَبَ* مُوَلِّيًا؛ *كَتَوَلَّى*» یعنی رویگردان شد و رفت (جوهری، ۱۳۶۸ش، ۲۰/۳۱۳). ابن منظور در معنای *تَوَلَّى* از واژه انصراف استفاده می کند که معنای رفتن در آن مستتر است؛ وی می نویسد: قوله تعالی: *يُوَلُّوكمُ الْأَدْبَارَ*، هی هاهنا انصراف و *تَوَلَّى* عنه: *أَعْرَضَ* و *وَلَّى* هَارِبًا *أَيْ* *أَدْبَرَ* (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ۱۵/۴۱۵). ملاحظه می شود که ابن منظور با استفاده از واژگان انصراف و ادبار نوعی رفتن و منصرف شدن را در معنای *تَوَلَّى* منظور کرده است. بنابراین در معنای لغوی *تَوَلَّى* علاوه بر رویگردانی، معنای انصراف و رفتن نیز منظور است. *تَوَلَّى* در کاربرد قرآنی بیشتر به معنای اعراض و رویگرداندن است؛ مانند آیه: *فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ* (۸۲)؛ لکن در برخی آیات همچنان که در معنای لغوی آوردیم علاوه بر معنای رویگردانی، حاکی از نوعی خروج از وضعیت فعلی به وضعیت قبلی است؛ مانند آیه: *فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى* پس فرعون رفت و [همه] نیرنگ خود را گرد آورد و بازآمد (طه، ۶۰)؛ و یا آیه: *فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ* آنگاه به سوی سایه برگشت (قصص، ۲۴)؛ و یا آیه *وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَى عَلَى يَوْسُفَ وَأَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ* و از آنان کناره گرفت و گفت ای دریغ بر یوسف و در حالی که اندوه خود را فرو می خورد چشمانش از اندوه سپید شد (یوسف، ۸۴).

ملاحظه می شود که در این آیات تولی تنها به معنای رویگردانی نیامده بلکه با رفتن و بیرون شدن همراه است. از این رو به اعتقاد ما رمز معاتب جویی آیه از همین مفهوم قابل جستجو است؛ به این معنا که تولی در آیه این قابلیت معنایی را دارد که در حیطه معناشناسی: "رویگردان شدن، کناره گرفت، اعراض کرد، بازگشت، منصرف شد و رفت" جای گیرد. بنابراین آن شخصی که عبوس می شود و چهره در هم می کشد به دلیل ناراحتی از گفتگو دست کشیده، از ادامه گفتگو منصرف می شود و از مجلس بیرون می رود؛ به این معنا که پس از ورود نابینا، معاتب ناراحت شده، چهره در هم می کشد و از گفتگو منصرف گشته از مجلس خارج می شود. این رویکرد معنایی به اندازه کافی قابلیت آن را دارد که ادعا کنیم پیامبر اکرم (ص) نمی تواند معاتب آیه اول باشد؛ زیرا هیچ کس از خروج پیامبر از آن مجلس گزارش نکرده است؛ بلکه همگان اذعان دارند که پیامبر پس از گفتگویش با آن شخص، به ابن ام مکتوم توجه کرد و با او سخن گفت. همچنین متون تفسیری و اظهار نظر اجماعی مفسران حاکی از آن است که آن شخص نابینا یعنی ابن ام مکتوم برای پرسش نزد پیامبر اکرم (ص) آمده بود. بنابراین در آیه دوم ضمیر فاعلی، عبدالله بن مکتوم و ضمیر منصوبی، پیامبر اکرم (ص) است، زیرا نابینا بر آن شخص سوم وارد نشد؛ بلکه بر پیامبر اکرم (ص) وارد شد. در نتیجه فاعل در آیه اول، آن شخص مورد گفتگوی پیامبر اکرم (ص) ، و ضمیر در آیه دوم به ترتیب ابن ام مکتوم و رسول الله (ص) هستند؛ در نتیجه معنای آیه اول و دوم یعنی عَبَسَ وَتَوَلَّى. اَنْ جَاءَهُ الْاَعْمَى، چنین است: (آن شخص مخاطب پیامبر) چهره در هم کشید و (با خروج از مجلس) رویگردان گشت. بخاطر اینکه آن نابینا به نزد او (پیامبر) آمد.

بنابراین کلیه اسم ها و ضمیرهایی که در آیات دوم، سوم، چهارم، هشتم، نهم و دهم توسط مفسران اهل سنت و شیعه به ابن ام مکتوم ارجاع شده قابل قبول است. هم چنین ضمیرهای مربوط به شخصی که پیامبر با وی در حال مذاکره بود که در آیات پنجم، ششم و هفتم آمده و یکی از ثروتمندان قریش معرفی شده درست است. اما عتاب در آیه نخست نمی تواند متوجه پیامبر اکرم (ص) باشد و متوجه آن شخص ثروتمند است که پیامبر اکرم (ص) با وی مذاکره می کرد. گویا وقتی ابن ام مکتوم بر پیامبر وارد می شود و از ایشان پرسش می کند آن شخص، این ورود را نابجا می داند و ناراحت شده، چهره در هم می کشد و از مجلس ایشان خارج می شود. و البته روشن است که پیامبر اکرم (ص) که در حال گفتگو با آن شخص بوده پس از بیرون رفتن وی از

مجلس نگران و ناراحت شده است زیرا بخشی از برنامه های ایشان برای دعوت به اسلام به هم خورده است؛ بنابراین می توان گفت که همچنانکه گفته اند ابن امّ مکتوم با وضع غیر مؤدبانه ای وارد مجلس شده و پیوسته سؤال هایش را تکرار می کرده است، تا جایی که فخر رازی این پرسش مقدر را مطرح می کند و جواب می دهد که ممکن است سؤال شود در این مسأله عبدالله بن امّ مکتوم بی ادبی کرده و رسول خدا خواسته است او را ادب کند. چگونه است که خداوند از او دلجویی کرده و پیامبر را توبیخ کرده است؟ (فخر رازی، ۱۴۲۰، ۳۱، ۵۲). لذا طبیعی است که پس از ماجرا پیامبر اکرم از مسأله پیش آمده و به هم خوردن برنامه دعوت به اسلام ناراحت شده باشد که البته این ناراحتی زمینه نزول آیات بعدی با خطاب قرار دادن پیامبر شده است. به همین دلیل سایر ضمیرها در آیات بعدی که مفسران اهل سنت به پیامبر و اکثر مفسران شیعی به غیر پیامبر نسبت داده اند، بر اساس رأی مختار به پیامبر اکرم (ص) برمی گردد که البته با نوعی توبیخ همراه است؛ زیرا پس از خروج آن شخص، پیامبر اکرم (ص) ناراحت شد. ممکن است گفته شود تعبیر فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى که از توجه پیامبر به شخص سوم خبر می دهد و عبارت فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى که از برخورد پیامبر با ابن امّ مکتوم خبر می دهد از نظر معنایی با ساختار آیه اول مشابهت دارد؛ حتی علامه طباطبایی تعبیر توبیخی در آیه أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى. فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى را بیشتر از توبیخ در آیه عَبَسَ وَ تَوَلَّى می داند (طباطبایی، ۲۰، ۳۲۵)، لکن توبیخ در عبس و تَوَلَّى توبیخ انکاری است و توبیخ های بعدی انکاری نیست، بلکه ملامت آمیز و ملایم است و قول علامه پذیرفتنی نیست؛ زیرا زبان شناسان تصدّی را به معنای توجه کردن و اهتمام ورزیدن به شخص (قرشی، ۱۳۷۱، ۴، ۱۲۰). و تلهّی را به معنای تشاغل یعنی مشغول گشتن و سرگرم شدن گرفته اند (نک: راغب، ۱۴۱۲ق/ ۷۴۸؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ۴/ ۷۰۲). از این رو عتاب در خصوص تصدّی به شخص مخاطب و تلهّی از ابن امّ مکتوم عتابی شدید نیست و عتابی ملایم است و هم ردیف عتاب در عبس و تَوَلَّى قرار نمی گیرد؛ بلکه از سرگرم بودن و مشغول بودن پیامبر به آن شخص ثروتمند و همچنین از نگرانی پیامبر اکرم (ص) نسبت به خروج آن شخص و متوقف شدن فرایند ایمان آوردن او پس از ورود نابینا خبر می دهد که در ساختار توبیخ ملامت آمیز جای می گیرد. رفتار عبوسانه و رویگردانی همراه با خروج از مجلس بخاطر ورود آن نابینا توبیخی شدید است که با اخلاق نبوی سازگار نیست لکن توجه و اشتغال به شخص ثروتمند برای ایمان آوردنش توبیخ

شدید بشمار نمی آید؛ بخصوص که از این گونه توبیخ های ناشدید در جای دیگر هم نسبت به پیامبر آمده است؛ مانند آیه وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا (کهف/ ۲۸) یا آیه: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (تحریم/ ۱) که با نوعی توبیخ ملاطفت آمیز همراه است. از این رو توبیخ در قَائِلَتْ لَهُ تَصَدَّىٰ بِخَاطِرِ نِجْرَانِي پیامبر از بیرون شدن آن شخص از مجلس و نیمه تمام ماندن برنامه دعوت به اسلام است که توبیخ ملاطفت آمیز به دلیل نگرانی نسبت به آینده اسلام بشمار می رود، نه توبیخ انکارآمیز نسبت به یک رفتار ناپسند که در عَبَسَ وَتَوَلَّىٰ وجود دارد. بنابراین توبیخ در این آیات به گونه ای است که با عصمت پیامبر و اخلاق عظیم ایشان در مغایرت نیست. در نتیجه آیات دوم تا دهم نشان می دهد که هر چند شخص مورد عتاب در آیه نخست پیامبر اکرم (ص) نیست، لکن ایشان از یک سو به شدت سرگرم گفتگو با شخص ثروتمند بود و امیدوار بود که با ایمان آوردن وی تعداد بسیاری از قومش ایمان بیاورند؛ از سوی دیگر بخاطر نیمه تمام ماندن برنامه دعوت به اسلام از خروج آن شخص ثروتمند ناراحت شدند؛ لذا مورد عتاب ناشدید و ملاطفت آمیز آیات سوم تا دهم قرار گرفت که البته این مسأله با سیاق های مشابه قرآنی در خصوص عتاب ملاطفت آمیز پیامبر توسط خداوند تناسب دارد و با مقام عصمت و اخلاق عظیم ایشان نیز در تضاد نیست.

نتیجه

چنان که دیدیم، طبری (د ۳۱۰ ق) روایت های متعددی نقل کرده که شأن نزول سوره عبس را مربوط به پرسش عبدالله بن مکتوم و چهره در هم کشیدن رسول الله (ص) معرفی کرده است؛ وی به این روایات اعتماد کرده و آن ها را حمل به صحت نموده، در نتیجه بدون بررسی سندی یا متنی و بدون توجه به تناسب این عتاب با شخصیت پیامبر آن ها را ذکر کرده و تفسیر خود از آیات را بر همان پایه استوار ساخته است. مفسران بعدی از اهل سنت تا قرن پنجم نیز همان روایات و رأی طبری را به عنوان مستند تاریخی قابل اعتماد منظور کرده و بر آن اساس نظر داده اند. مفسران اهل سنت این عتاب خدا به پیامبر را امری معمولی و طبیعی بشمار آورده اند و آن را دلیلی بر ضعف

شخصیتی پیامبر بشمار نیاورده و با اخلاق نبوی مغایر ندانسته اند. از نگاه اهل سنت، این عتاب مذمت انگارانه نیست؛ لذا برخی عتاب آیه را نوعی موعظه و اندرز خداوند به پیامبر اکرم (ص) بشمار آورده اند. برخی رفتار پیامبر را نوعی آموزش به مسلمانان برای رعایت شیوه آموزش دانسته اند. و برخی این عتاب را دلیل حقانیت رسالت رسول اکرم گرفته‌اند زیرا اگر بنا بود پیامبر اکرم (ص) چیزی از وحی را کتمان کند؛ همین سوره را کتمان می‌کرد که نوعی عتاب به خود ایشان را به همراه دارد.

مفسران شیعی قرن سوم تا پنجم با توجه به باور خود در خصوص شخصیت اخلاقی پیامبر اکرم (ص) و اعتقاد به عصمت ایشان، روایت‌های نقل شده از اهل سنت را شایسته شخصیت ایشان نمی‌دانند و آن‌ها را حمل به عدم صحت کرده اند. در عین حال خود روایتی در خصوص شأن نزول سوره نیاورده اند. آن‌ها شأن نزول سوره را درباره عبدالله بن مکتوم می‌دانند لکن استدلال می‌کنند که شخص مورد عتاب واقع شده نمی‌تواند پیامبر اکرم (ص) باشد و ظاهر آیه را حمل بر عتاب به یکی از بنی‌امیه کرده‌اند که با پیامبر در حال گفتگو بود.

فرضیه تحقیق هم اثبات نشد و علاوه بر دیدگاه نخست که معاتب را پیامبر اکرم می‌دانست، در دیدگاه دوم که معاتب را شخص مورد خطاب پیامبر اکرم می‌دانست نیز ضعف‌هایی مشاهده شد که پذیرفتنی نبود و رأی سومی به اثبات رسید. بر اساس رأی مختار معاتب پیامبر اکرم (ص) نیست و آن شخص ثروتمند است که پیامبر اکرم (ص) قبل از ورود ابن ام مکتوم با وی در حال مذاکره بود. هنگامی که ابن ام مکتوم بر پیامبر وارد می‌شود و از ایشان پرسش می‌کند آن شخص از این ورود نابهنگام ناراحت شده چهره در هم می‌کشد و از مجلس ایشان خارج می‌شود. لذا مورد عتاب آیه اول قرار گرفته است. پیامبر از بیرون شدن آن شخص از مجلس ناراحت می‌شود که آیات دوم تا دهم به آن اشاره دارد و همراه با خطابی ملاطفت آمیز نسبت به پیامبر است. بنابراین سایر ضمیرها در آیات بعدی که اکثر مفسران شیعی به غیر پیامبر نسبت داده‌اند بر اساس رأی مختار به پیامبر اکرم (ص) برمی‌گردد؛ لکن خطاب‌ها با نوعی توبیخ ملایم و ملاطفت آمیز همراه است که با عصمت پیامبر و اخلاق عظیم ایشان مغایر نیست.

منابع

علاوه بر قرآن کریم؛

- ۱- ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد (۱۴۱۹ ق)، *تفسیر القرآن العظیم*، ریاض، مکتبه نزار مصطفی الباز.
- ۲- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (۱۴۱۹ ق)، *تفسیر القرآن العظیم*، دار الکتب العلمیه، بیروت، منشورات محمد علی بیضون.
- ۳- ابومسلم اصفهانی، محمد بن بحر (۲۰۰۹ م)، *التفسیر، ضمن موسوعه تفاسیر المعتزله*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- ۴- ابن شهر آشوب، محمد بن علی (۱۳۶۹ ش)، *متشابه القرآن و مختلفه*، قم، بیدار.
- ۵- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ ق)، *لسان العرب*؛ بیروت، دار صادر.
- ۶- ابوالفتح رازی، حسین بن علی (۱۴۰۸ ق)، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، آستان قدس رضوی، مشهد مقدس، بنیاد پژوهشهای اسلامی.
- ۷- بغوی، حسین بن مسعود (۱۴۲۰ ق)، *تفسیر البغوی المسمی معالم التنزیل*، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- ۸- بحرانی، هاشم بن سلیمان (۱۴۱۵ ق)، *البرهان فی تفسیر القرآن*، قم، موسسه البعثة، قسم الدراسات الإسلامیه.
- ۹- برومند، محمد حسین (پاییز ۱۳۸۴ ش)، شماره ۴، قم، فصلنامه انجمن معارف اسلامی ایران.
- ۱۰- ثعلبی، احمد بن محمد (۱۴۲۲ ق)، *الکشف و البیان*، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- ۱۱- جرجانی، عبدالقاهر بن عبدالرحمان (۱۴۳۰ ق)، *تفسیر القرآن*، عمان، دار الفکر.
- ۱۲- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۳۶۸ ش)، *الصحاح*، تهران، انتشارات امیری.
- ۱۳- درویش، محیی‌الدین (۱۴۱۵ ق)، *اعراب القرآن الکریم و بیانه*، حمص سوریا، منشورات الارشاد.
- ۱۴- دینوری، عبدالله بن محمد (۱۴۲۴ ق)، *الواضح فی تفسیر القرآن*، دار الکتب العلمیه، بیروت، منشورات محمد علی بیضون.

- ۱۵- رضایی اصفهانی، محمد علی (پاییز ۱۳۹۶ش)، «بررسی رویکرد مفسران در تفسیر آیات نخست سوره عبس»، *مطالعات تفسیری*، شماره ۳۱.
- ۱۶- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، بیروت، مفردات ألفاظ القرآن دار الشامیه.
- ۱۷- زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۰۷ق)، *الکشاف*، بیروت، دار الکتب العربی.
- ۱۸- زرکشی، محمد بن عبدالله (۱۳۹۱ق)، *البرهان*، بیروت، المكتبة العصرية.
- ۱۹- شریعتی، محمد تقی (۱۳۹۱ش)، *تفسیر نوین*، تهران، خانه کتاب.
- ۲۰- شریف مرتضی، علی بن الحسین (۱۴۳۱ق)، *نقائس التأویل*، بیروت، اعلمی.
- ۲۱- صرام مفروز، محمد حسن (۱۳۸۶ش)، «عصمت پیامبر و سوره عبس»، *اندیشه دینی*، شماره ۲۳.
- ۲۲- صنعانی، عبدالرزاق بن همام (۱۴۱۱ق)، *التفسیر*، بیروت، دار المعرفة.
- ۲۳- طالقانی، محمود (۱۳۶۲ش)، *پرتوی از قرآن*، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- ۲۴- طبرانی، سلیمان بن احمد (۲۰۰۸م)، *التفسیر*، اربد، دار الکتب الثقافی.
- ۲۵- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲ش)، *مجمع البیان*، تهران، ناصر خسرو.
- ۲۶- طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۲ق)، *جامع البیان*، بیروت، دار المعرفة.
- ۲۷- طریحی، فخرالدین بن محمد (۱۳۷۵ش)، *مجمع البحرین*، تهران، انتشارات مرتضوی.
- ۲۸- طوسی، محمد بن حسن (بی تا)، *التبیین*، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- ۲۹- علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۰۷ق)، *کشف المراد*، قم، جامعه مدرسین.
- ۳۰- فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰ق)، *التفسیر الکبیر*، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- ۳۱- فراء، یحیی بن زیاد (۱۹۸۰م)، *معانی القرآن*، قاهره، الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- ۳۲- قرطبی، محمد بن احمد (۱۳۶۴ش)، *الجامع لأحكام القرآن*، تهران، ناصر خسرو.
- ۳۳- قشیری، عبدالکریم بن هوازن (۲۰۰۰م)، *التفسیر*، قاهره، الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- ۳۴- قمی، علی بن ابراهیم (۱۳۶۳ش)، *التفسیر*، قم، دار الکتب.
- ۳۵- مقاتل بن سلیمان (۱۴۲۳ق)، *التفسیر*، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- ۳۶- ماتریدی، محمد بن محمد (۱۴۲۶ق)، *تأویلات أهل السنة*، بیروت، دار الکتب العلمیة.

مطالعات تاریخی قرآن و حدیث، شماره ۶۵، سال بیست و پنجم، بهار و تابستان ۱۳۹۸ش _____

۲۳۸

- ۳۷- ماوردی، علی بن محمد (بی تا)، *النکت والعیون*، بیروت، منشورات محمد علی بیضون.
- ۳۸- مکی بن بی طالب قیسی حموش (۱۴۲۹ق)، *الهدایة*، شارجه، جامعة الشارقة.
- ۳۹- واحدی، علی بن احمد (۲۰۰۱م)، *اسباب التّزول*، به کوشش سعید محمود عقیل، بیروت، دار الجیل.
- ۴۰- _____ (۱۴۱۵ق)، *الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز*، بیروت، دار القلم.